

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۲۳)

شنبه ۰۲ - ۰۸ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۰۹ - ۰۲ - ۱۳۹۶ م؛ ۲۹ - ۰۴ - ۲۰۱۷

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ اخْلُصْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي (۲۷) يَقْمُوهَا قَوْلِي (۲۸)
برو سوي فرعون، که او طغیان کرده است! (۲۴) گفت: پروردگارا، گشاده گردان سینهام را! (۲۵) و آسان فرما برایم کارم را! (۲۶) و بگشای گره را از زبانم (۲۷) [تا] فهم کنند سخنم را (۲۸)

I. تفسیر

1. **أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى**: برو سوي فرعون، که او طغیان کرده است! چنانچه گذشت، این آغاز رسالت موسی- علیه السلام-

است پس از نبوتش. هدف این رسالت را مقابله با طغیان فرعون معرفی فرمود.

2. **تحقیق در معنای "طغیان"**: مرحوم علامه مصطفوی در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج۷، ص ۸۵ - ۸۳، ترجمه) چنین آورده است: ... تحقیق آن است که اصل واحد در این ماده همان ارتفاع و تجاوز از حد متعارف است، مادّی باشد یا معنوی. و به همین مناسبت "طَغِيَهُ" و "طَغُوهُ" اطلاق می‌شود بر رأس کوه و بر مکان مرتفع به خاطر تجاوز و اعتلاء از [حد] اعتدال و نظم. پس، ارتفاع خارج از حدّ نظم و اعتدال است که ملاک است.

بنابراین، "طَغِيَانُ" یا در موضوعات خارجی است چنان که در این آیه کریمه آمده است، "إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ" (۱۱: ۶۹ الحاقه) (ما، چون آب طغیان کرد، شما را بر کشتی سوار نمودیم)، یا در نفس- به هر سببی که باشد- چنان که در این آیه کریمه آمده است، "كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ" (۶-۷: ۹۶ العلق) (نه چنین است، حقاً که انسان بی شک طغیان کند همین که دید خود را بی‌نیاز جوینده)، "أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى" (۲۴: ۲۰ طه) (برو سوي فرعون، که او طغیان کرده است!) در اولی به واسطه استغناء (غناء جستن)، و دومی به سبب قدرت و تسلط.

و یا در ضلالت و انحراف و جهل چنان که در این آیه کریمه آمده است، "رَبَّنَا مَا أَطَّغَيْتُهُ وَ لَكِنِّي كَانُ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ" (۲۷: ۵۰ ق) (پروردگارا! [من] طغیان نکشاندم او را و لیکن در گمراهی ژرفی بود)، اشاره دارد به این که طغیان در مورد ضلالت بود، و او طغیان کرد در ضلالت و انحراف از حق، "مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَذُرْهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَجْمَعُونَ" (۱۸۶: ۷ الأعراف) (هر که را خدا به ضلالت افکند، هادی برای او نباشد، و رها می‌سازد آنها را در ضلالتشان سرگردان). و مخفی نباشد که معنای جامع در منشأ طغیان همان استغناء است، و بر گونه‌هایی تصور می‌شود. پس، هرچه استغناء گسترده‌تر باشد، طغیان شدیدتر باشد. و استغناء یا در جهت مال و ثروت است، و یا از جهت عنوان و مقام و شخصیت، و یا از جهت قدرت و نفوذ و سلطنت، و یا به لحاظ جهل، و غفلت، و محجوبیت از جلال و عظمت الهی، و عجز ذات فقیرش باشد، و غیر این‌ها از اسباب و عللی که موجب طغیان می‌باشند.

سپس، آن که همان سان که تصور دارد طغیان در خود ضلالت و جهل باشد با شدت یافتن ضلالت یا جهل به حیثی که برتری و بلندی جوید بر حق و علم تا آنجا که حاصل شود طغیان در آن، همان گونه تصور شود که سببی باشد برای طغیان مطلق. در نتیجه، استغناء در این صورت بر تصور طاغی و تخیل باطل او باشد، و جهل تام او گرچه ضلالت یا جهل موجود است در جمیع صورت‌ها به اجمال، چنانچه تمایل به زندگی دنیا از آثار طغیان مطلق است، چرا که چون نفس رفعت جوید و تجاوز کند از حدّ شناخته شده خودش، حاصل شده باشد برایش خروج از اعتدال، و تحقق یافته باشد برایش انکسار و انحطاط و محرومیت از عالم نور و معرفت، و تمایل ورزیده باشد به عالم دنیا و ظلمت، "فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى" (۳۷-۳۵: ۷۹ النازعات) (پس، آن که طغیان کرد، و برگزید زندگی دنیا را، جهنم باشد جایگاه او)، "هَذَا وَ إِنَّ لِلطَّغْيَانِ لَشَرًّا مَّابٍ" (۳۸: ۵۵ ص) (این است [متغیان را]، ولی طاغیان را بدترین بازگشتی است!)، "فَأَمَّا تَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّغْيَانِ وَ أَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ" (۵-۶: ۶۹ الحاقه) (پس اما تمود، هلاک شدند با طاغیه، و اما عاد، هلاک شدند با باد سخت سرد سرکشی).

"طَاغِيَةٌ" اسم فاعل است مانند "عاتیه"، و مراد یادآوری وسیله هلاکت است چنانچه در "ریح صرصر" (باد تند سرد) مراد است، و "طَاغِيَةٌ" آن است که طغیان می‌کند از صیحه (فریاد)، یا "رجفه" (لرزش)، یا بلایی دیگر. و اما سبب هلاکت، همان تکذیبی است که یاد شد قبل آن، "كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ" (۴: ۶۹ الحاقه) (تکذیب کردند تمود و عاد قارعه را!)، و بعید نیست که یاد کردن از "طاغیه" اشارتی باشد نیز به نفوس طاغی آنها و صفت "طغوی" در آنها، و "طاغیه" عام‌تر باشد از

وسيله و سبب. و اين دو صفت جمع شدن در آيه ۱۲ سوره شمس، "كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا" (۹۱:۱۲ الشمس) (ثمود تكذيب كرد با طغوي خود هنگامي كه بر انگيخت شقي ترين خود را)، پس خدای تعالی اشاره فرمود به تكذيب حاصل از "طغوی: متحصّل در نفس.

و گفتیم كه طَغْيَانٌ موجب انحطاط و سقوط انسان مي شود از عالم نور و روحانيت به دنيا، و آن همراه است با اين تكذيب آنچه فراسوي ماده است، و منتهی مي شود به كفر مطلق، "فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا" (۱۷:۶۰ الإسراء) (پس، افزون نگرداند براي آنها مگر طغياني بزرگ را)، "و لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا" (۵:۶۴ المائدة) (و بي شك، مي افزايد بسياري از آنها را، آنچه فرود آمده است سوي تو از پروردگارت، طغياني و كفري!)، "فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ" (۲:۲۵۶ البقرة) (پس، هر كه كفر ورزد به طاغوت، و ايمان آورد به الله)، "وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ" (۲:۲۵۷ البقرة) (و کسانی كه كفر ورزیدند، اولیاءشان طاغوت است)، "وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا" (۳۹:۱۷ الزمر) (و کسانی كه دوري گزیدند از طاغوت كه عبادت کنندش)، ظاهر آن است كه اين صيغه از صيغه هاي مبالغه است، و آن مأخوذ است از صيغه فاعل، از ماده ناقص واوئ، از "طغا يطغو، فهو طاغ"، و "تاء" اضافه شده است براي مبالغه مانند "علامه" و "راويه". و گفته مي شود كه اصل آن "طَغْيُوت" است، كه "ياء" جاي "غين" قرار گرفته است، و "الف" شده است.

و به هر حال، "طاغوت" كسي است كه شدت يافته است طغيانش، و تجاوز کرده است از حق، و مظهری شده است براي دنيا و باطل، و آن در مقابل الله حق است.

پس، اين كلمه شامل مي شود هر كه را به اين صفت باشد از جنّ يا انس. و شيطان كسي است كه ظاهر مي نمايد مصاديق طاغوت را، و بعد از آن، دعوت مي كند به خودش از هر شخصي كه باشد. سلطاني ظالم، و عالمي متظاهر به دنيا و عنوان، و بي نيازي غوطه ور در ثروت و مال، و رنيسي رياست طلب محب رياست.

پس، طاغوت همان شيطان است، و مظهرش كسي است كه سدّ مي كند از سلوك طريق حق، و منع مي كند از سير و توجه به خدای عزيز متعال، و او همان است كه غلّو مي جويد از جهت دنياي مادي، و تمايلات نفساني، و تجاوز مي كند از صراط الله، و او مناسب دارد كه متولّي شود امور كافران روي برگردانده از حق را، "أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ" (۲:۲۵۷ البقرة) (اولیاءشان طاغوت است). پس، آشكار شد كه طَّاغُوت همان مستعنی مستكبر (غناء جوينده در پي بزرگي) است، ولي در حقيقت او را غناء و كبريائي نيست، و أما جاهلان و اهل دنيا، فقط توجه دارند به ظاهر متظاهر، "أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ" (۴:۵۱ النساء) (آيا نمي نگري كسانی را كه از كتاب نصیبي داده شده اند، كه ايمان مي آورند به "جبت" و "طاغوت"!) مي گوييم كه "طَّاغُوت" همان متجاوز از حدّ است با استغناء و استكبار، و أما "جبت"، گذشت كه او همان متكبر متظاهر است با علم و عقل در حالي كه چنين نيست. و هر يك از آن دو در تقابل با حق عزيز حي قيوم هستند.

3. طغيان فرعون: خدای تعالی فرعون را چنين معرفي فرمود، "إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ" (۴۴:۳۱ الدخان) (او برتري بود از اسرافگران). در معنای "اسراف" گفته شده است: آن عملي است كه تجاوز مي كند در آن از حدّي كه لحاظ مي شود در عقل يا عرف. بنابراین، چنانچه گذشت، طغيان فرعون همان غلّو جويي تجاوزگرانه بود. پس، گويي كه غلّو او حدّي داشت، كه مي بايست در آنجا توقف مي كرد، و فراتر از آن دعويي نمي داشت، و كاري نمي كرد، چنانچه موسی - عليه السلام - و خضر - عليه السلام - هر يك انصاف ورزیدند، و توقف کردند در حدّ خود، بدون آن كه عبور کنند به حوزه يك ديگر.

مويّد الدّين جندي در شرح فصوص الحكم خود (ص ۶۶۳) چنين مي گويد: اضافه شد اين حكمت علوي به كلمه موسوي، به خاطر آن كه خدا اين كلمه را عليا قرار داد، و كلمه فرعون و ساحران و آل فرعون سُفلى قرار داد، و فرمود، "لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى" (۲۰:۸۰ طه) (مترس، تو خود هماني كه عالي تر هستي). پس خدا شريك قرار داد او را در صفت برترتيت خود گرچه برتري خدا مطلق است و برترتيت موسی نسبي، و آن از قول خدای تعالی، "سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى" (۸۷:۱ الأعلى) (منزه دار اسم پروردگارت را كه برتر است)، كه صفتي است براي "ربك"، و به خاطر آن كه فرعون، "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۷۹:۲۴ النازعات) (من پروردگار برتر شما هستم)، و خدای تعالی در حق او فرمود، "إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ" (۴۴:۳۱ الدخان) (او برتري بود از اسرافگران)، و آنها اهل غلّو در علّو بودند. پس، خدا اعلام فرمود كه اين موسی بود كه برتر بود، و برتري موسی به نسبت با فرعون و غلّو او در علّوش بود، و برتري خدا به نسبت و اضافه نيست، پس او برتر است به ذات خود براي ذات خود در ذات خود، و در هر عالي و عالي تري، و علّو و علويت (برتري و برترتيت) براي او شايسته تر و شايسته تر است.

4. قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي: گفت: پروردگارا، گشاده گردان سینه‌ام! موسی- علیه السلام- برای رفتن سوی فرعون طغیان‌گر از خدای تعالی چندین درخواست داشت، که اولینش شرح صدر بود. شاید در این درخواست تقاضای وسعت و برتری بخشیدن به علو خودش بود.

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در بخشی از تفسیر این آیات چنین می‌فرماید:

وجود مبارک موسای کلیم- سلام الله علیه- بعد از دریافت وحی و دو معجزه از معجزه‌های بزرگ الهی یکی جریان عصا و دیگری ید بیضا مأموریتی را از طرف ذات اقدس الهی تلقی کرد که خدای سبحان به او فرمود به طرف فرعون برو که او طغیان کرد یعنی برو طغیان او را برطرف بکن. وجود مبارک موسای کلیم مدتها در مصر زندگی کرد شکوه جبارانه طاغوت مصر را دید و سلطنت آمیخته با دعوای الوهیت فرعون را هم مشاهده کرد، قدرت قیظیهای مصر را هم دید، ضعف نیطیها و بنی اسرائیل را هم از نزدیک مشاهده کرد و بی‌تابی خودش را هم در برابر ظلم دید که نمی‌تواند آرام بنشیند به دلیل اینکه آن ستمکار را با مشت از پا در آورد و کشت، چنین کسی اگر بخواهد رسالتی را برای هدایت مردم مصر تلقی کند نیازی به امدادهای الهی دارد. عرض کرد که به من شرح صدر بده که تا کسی که خودش بندهای از بندگان توست به مبارزه علیه الوهیت قیام کرد گاهی می‌گوید، "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۷۹:۲۴ النازعات)، گاهی می‌گوید، "مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي" (۲۸:۳۸ القصص)، به من شرح صدري بده که اگر ظلمي را دیدم فوراً پرخاش نکنم فوراً دست به گریبان نشوم، زد و خورد راه نیندازم کسی را نکشم، به من شرح صدر بده تا به تدریج استضعاف محرومان را از آنها زدوده کنم، به من شرح صدري بده تا قدرت بی‌جای قیظی‌ها را از اینها بگیرم. اینها شرح صدر می‌خواهد، و کار را بر من آسان بکن برای این که ما هیچ ابزاری نداریم و به نبرد کسی می‌رویم که او مدعی الوهیت است. این مطلب‌ها را با تعبیر ادیبانه عرض کرد، به عنوان شرح بعد از متن، و اجمال قبل از تفصیل ذکر کرد، اگر عرض می‌کرد "رب اشرح صدري" مطلب معلوم می‌شد اما عرض کرد، "رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي" این تفصیل بعد از اجمال کاری می‌کند که بدون این ترتیب آن کار حاصل نمی‌شود و همچنین اگر می‌فرمود، "یسر آمری"، آن اثری که "یسر لی آمری" دارد از "یسر آمری" ساخته نیست این تفصیل بعد از اجمال مثل آن است که اول کسی متنی را بگوید بعد آن را شرح دهد، "یسر لی" چه چیزی را؟ "أمری"، "اشرح لی" چه چیزی را؟ "صدري"، آن "اشرح لی" به منزله متن است "صدري" به منزله شرح، "یسر لی" به منزله اجمال است، "أمری" به منزله تفصیل. اینها را از ذات اقدس الهی خواست تا فضای اجتماعی مصر را آماده کند

5. **در باب اشارات شرح صدر:** خدای تعالی به رسول اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود، "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ" (۹۴:۱ الشرح) آیا ما سینه ات را برای تو گشاده نکردیم؟! این جمله به صورت پرسش منفی (استفهام انکاری، استفهام تقریری) بیان شد و مبالغه و تأکید است بر اثبات شرح صدر آن حضرت (ص). به چنین سوالی جز "آری" نمی‌توان جواب داد. آوردن تعبیر "لك" (برای تو) به منظور تأکید توجه خدای تعالی به آن حضرت بود تا وی را از عنایت خویش به او بیشتر آگاه سازد. گفته اند در لغت "الشرح" بسط و باز کردن گوشت است. این گشودن برای بر طرف کردن مانع است تا چیزی درک و احساس شود. تعبیر "شرح صدر" عمدتاً به مفهوم مثبت بسط و توسعه سینه به نور الهی و سکینه آرام بخشی که از خداست، که آسایشی از اوست بکار رفته است اما در آیه کریمه (۱۰۶:۱۶ النحل) از "شرح صدري با کفر" سخن رفته است.

و شیخ اسماعیل حقی در ذیل این آیه کریمه چنین گفته است:

و در حدیث است که "چون داخل شود نور در قلب انشراح یابد"، یعنی ببیند قلب، "و فسحت یابد" یعنی تحمل بلاء کند و حفظ سر ربوبیت، چنانچه موسی- علیه السلام- گفت، "رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي" (۲۵:۲۰ طه) (پروردگارا! برای من سینه ام را گشاده دار!) یعنی وسعت بخش قلبم را تا تنگ نگردد از حماقت معاندین و لجابت‌شان، بلکه تحمل کند اذیت آنها را. و زیادت "لك" برای آن است که بفهماند شرح از منافع و مصالح او- علیه السلام- است، و انکار نفی اثبات است. یعنی عدم شرح دادن ما برایت سینه‌ات را منفی است. بلکه، شرح داده‌ایم برایت سینه‌ات را و گشایش بخشیده‌ایم آن را تا در برگردد عالم غیب و شهادت را بین دو مُلك استفاده و افاده. پس، ملابست به علائق جسمانی مانع نشوند تو را از اقتباس انوار ملکات روحانی، و تعلق به مصالح خلق باز ندارد تو را از استغراق در شؤون حق. یعنی، محتجب نگردی با حق از خلق و با خلق از حق. بلکه جمع گردانی بین جمع و فرق، حاضری باشی غائب. و در تأویلات نجمیه آمده است که اشاره دارد به انفساح صدر قلبش با نور نبوت و حمل هموم آن به واسطه دعوت ثقلین، و انشراح صدر سرش با روشنایی رسالت و تحمل مکرهای کفار و اهل نفاق، و انبساط صدر نورش با اشعه ولایت و تحققش به علوم لدنی و حکم الهی و معارف ربانی و حقائق رحمانی. ...

"شرح صدر" در قرآن کریم: در قرآن کریم این تعبیر علاوه بر سوره مبارکه انشراح در چند مورد دیگر نیز بکار رفته است:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۶: ۱۲۵) (الأنعام) (پس، هر کس را که خدا بخواد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود، این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.)

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أُكْرَهٍ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۶: ۱۰۶) (النحل) (هر کس کفر ورزد به خدا پس از ایمان آوردنش [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده باشد در حالیکه قلبش با ایمان مطمئن است لیکن کسی که سینه‌ای را به کفر گشاده گرداند خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود.)

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵: ۲۰ طه) ([موسی] گفت: پروردگارا! برای من سینه ام را گشاده دار!)

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْفَاسِقِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۹: ۲۲) (الزمر) (پس، آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده داشته است و برخوردار از نوری است که از جانب پروردگارش می‌باشد [همانند کسی است که تنگ و تاریک دل می‌باشد] پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی‌کنند اینانند که در گمراهی آشکارند.)

با ملاحظه این آیات، می‌توان گفت که در همه این موارد "شرح صدر" امری معنوی و روحی است نه جسمانی اما در ارتباط با آیه کریمه سوره انشراح اقوالی مبنی بر جسمانی بودن "شرح صدر" نیز مطرح شده است که در ادامه به آنها اشاره خواهیم داشت.

راغب اصفهانی در کتاب "المفردات في غريب القرآن" در توضیح کلمه "شَرَحَ" چنین می‌گوید:

اصل شَرَحَ: باز کردن گوشت و مانند آن است، گفته می‌شود، "شَرَحْتُ اللَّحْمَ"، و "شَرَحْتُهُ"، و از آن است "شَرَحَ الصَّدرَ"، یعنی بسط آن با نوری الهی و آرامشی از سوی خدا و سروری از او. خدای تعالی می‌فرماید: "رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي" (۲۵: ۲۰ طه) ([موسی] گفت: پروردگارا! برای من سینه ام را گشاده دار!); "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ" (۱: ۹۴ الشرح) (آیا ما سینه‌ها را برای تو گشایش نبخشیدیم!); "أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ" (۳۹: ۲۲) (الزمر) (آیا کسی خدا گشایش بخشد سینه‌اش را). و شرح کلام مشکل بسط آن می‌باشد و آشکار ساختن آنچه مخفی است از معانی.

مرحوم علامه میرزا حسن مصطفوی نیز در کتاب "التحقیق في كلمات القرآن الكريم" (ج ۶، ص ۳۲-۳۱) در توضیح کلمه "شَرَحَ" چنین می‌گوید:

أصل واحد در این ماده بسط مخصوص در موضوعی است، و مقابل آن قبض است. و اما مفاهیم تبیین، و فتح (گشودن)، و تفسیر، و توضیح، و توسیع (گسترش)، و غیر اینها، آنها همه به اعتبار بسط در موضوع می‌باشند. "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ" (۱: ۹۴ الشرح).

"أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ" (۳۹: ۲۲) (الزمر)، "قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي" (۲۵: ۲۰ طه)

شرح صدر انبساط در آن است، و رفع انقباض تا آماده قبول نور و ایمان شود. پس، انشراح تحقّق اقتضاء و استعداد است فقط، و بقیه آیات دلالت بر آن دارد، "وَوَضَعْنَا عَنكَ وَرِزْقَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ... " (۲-۳: ۹۴ الشرح); "فَوَيْلٌ لِلْفَاسِقِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ... " (۳۹: ۲۲) (الزمر); "وَوَيْلٌ لِي أَتْرِبِي وَ اِخْلُتْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي" (۲۶-۲۸: ۲۰ طه).

چه این جملات در مقام تحقّق اقتضاء و رفع موانع است.

و دلالت دارد بر آنچه ذکر کردیم صریح آیه کریمه، "أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ" (۳۹: ۲۲) (الزمر)

پس، تصریح فرمود به اینکه انشراح صدر (گشایش سینه) وسیله هدایت است.

و تعبیر بعد آن با حرف لام، "أَلَمْ"، "لِلْإِسْلَامِ"، [و] "لِي" اشاره است به اینکه شرح تنها برای نفع آنها می‌باشد تا بهره‌مند شوند به آن و حاصل نمایند اسلام و ایمان را.

و اما تعبیر با "باء" در آیه "وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ" (۱۶: ۱۰۶) (النحل) اشاره است به آن که این نحو از انشراح شرح طبیعی نیست، بلکه انشراح به وسیله کفر است، چه صدر (سینه) مرتبه ظاهری اولی از قلب است، و آن محلّ

نزول اسلام یا کفر می‌باشد، و در این مورد نسبت داده شده است شرح به عبد، به خلاف آیات پیشین، زیرا خدای تعالی با کفر شرح قلب عبد خود نمی‌کند.

و دلالت دارد بر اینکه شرح مقابل قبض (گرفتگی) و ضیق (تنگی) است، قول خدای تعالی است در آیه، "وَمَنْ يُؤِذْ أَنْ يُضَلَّهُ بِجَعَلِ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَمَّا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ" (۶: ۱۲۵: الأنعام). پس، همان گونه که انشراح وسیله‌ای است برای هدایت، تضیق (تنگ شدن) نیز وسیله‌ای است برای ضلالت. بنابراین، آشکار شد که انشراح صدر اولین شرط است در سیر سوی خدای تعالی، و آن باب ورود به طریق هدایت است، و تحقق استعداد برای طلب کمال. (پایان نقل)

آیا مراد از شرح صدر جسمانی است؟ همانطور که گذشت، عده ای "شرح صدر" رسول اکرم (ص) را فقط معنوی و روحانی می‌دانند. گروهی دیگر آنرا صرفاً صوری و جسمانی می‌فهمند، و طایفه سوم آنرا به هر دو شکل معرفی می‌کنند. در هر صورت، آنان که شرح صدر جسمانی را قبول دارند، مبنی بر پاره ای از اخبار و روایات، گفته اند که شرح صدر صوری چندین بار اتفاق افتاده است. یکبار وقتی ان حضرت (ص) پنج ساله بود و در قبیله بنی سعد نزد دایه خود حلیمه. بار دیگر را در سال ششم یا یازدهم بعثت دانسته اند، مرتبه بعد را شب معراج ذکر کرده‌اند. برای نمونه، توضیحی را در مورد شرح صدر جسمانی از تفسیر شیخ اسماعیل حقی نقل می‌کنیم:

و اما شرح صدر صوری چندین بار واقع شد، یک بار وقتی او [-صلی الله علیه و آله و سلم-] پنج یا شش ساله بود، برای بیرون آوردن محل از شیطان، و آن خونی است سیاه که با آن قلب میل می‌کند به معاصی، و إعراض می‌کند از طاعات. و یک بار در ابتداء وحی، و یک بار در شب معراج...

در حدیث آمده که شب معراج جبریل مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طشتی از آب زمزم آورده و درون سینه و عروق حلق مرا بدان آب بشتند و جبرئیل دل مرا بیرون آورده بشکافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن بر ساختند و بر جای او نهادند. و نقلی هست که به خاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آن را هنوز در عروق و مفاصل خود می‌یابم.

بیت:

دلم خزانه اسرار بود و دست قضا درش به بست و کلیدش به دلستانی داد

تذکر: معمولاً اشاراتی نظیر نور و طلا می‌تواند برای فهم مردم باشد زیرا که حقایق روحانی و معنوی به سادگی برای کسانی که با میانی این امور آشنا نیستند امکان پذیر نیست.

مرحوم علامه طباطبایی نیز در تفسیر این سوره مبارکه روایاتی را در این ارتباط نقل می‌کند، و چنین نتیجه می‌گیرد: و به هر حال بدون اشکال این قصه جنبه تمثیل دارد، و دانشمندان اسلامی بحث‌هایی طولانی پیرامون مفاد این روایات کرده‌اند که همه این بحث‌ها بر اساس این پندار است که جریان یک جریان مادی و یک برخورد مادی بوده، و به همین جهت وجوهی را ذکر کرده‌اند که چون اصل و اساس بحث باطل بود از نقل آن وجوه خودداری کردیم. (ترجمه المیزان، ج ۲، ص: ۵۳۵)

نشانه شرح صدر: از ابن عباس عموزاده پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم، "آیا قلب تو گشاده گردد؟" فرمود، "آری!" گفتم، "علامت آن چیست؟" فرمود، "تجافی (پهلوی تهی نمودن) از سرای فریب (دنیا) و روی نمودن به سرای جاوید و استعداد برای موت قبل از آمدن فوت."

آیا شرح صدر ملاک حق بودن است؟ عده ایی از اهل عرفان بر آنند که شرح صدر نشانه حق بودن باورها و مکاشفات غیر تام است. اینان، در صورت دست رسی به معصومین- علیهم السلام-، ملاک را کشف معصوم (ع) می‌دانند. در غیر این صورت، عقل و شرح صدر را ملاک حق یا باطل بودن مکاشفات غیر تام معرفی می‌کنند. این سخن با توجه به آنچه از رسول اکرم (ص) در مورد نشانه های شرح صدر نقل گردید، قابل قبول می‌نماید. به عبارت دیگر، اگر امری در انسان حالتی ایجاد کرد که موجب تجافی او از دنیا شد، این امر باید که با عالم قدس مرتبط باشد. مولوی نیز چنین گفته است:

هر ندایی که ترا بالا کشید آن ندا می‌دان که از بالا رسید
هر ندایی که ترا حرص آورد بانگ گرگی دان که او مردم درد
این بلندی نیست از روی مکان این بلندیهاست سوی عقل و جان

اشاره: جنبه غیر جسمانی شرح صدر به معانی گوناگون فهمیده شده است، از جمله آنکه گفته اند: شرح صدر و فراخی سینه، کنایه از ظرفیت زیاد برای دریافت حقائق و تجارب روحانی، پختگی و کمال معنوی، و تحمل سختیهای در آن راه می‌باشد. حافظ و مولوی نیز یاد آور شده اند:

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق دریا دلی بجوی دلیری سرآمدی
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام